

نقدی بر نظرات نجف دریابندری در خصوص

هویت ملی و زبان مشترک

یونس شاملی

«همه ایرانی ها فارسی زبان‌اند»، این عبارت را یکی از سرشناسان ادبیات فارسی در سخنرانی خود در آمریکا بر زبان رانده است. هر خارجی که دورادور با ایران آشنایی داشته باشد با شنیدن و یا خواندن این عبارت تعجب خواهد کرد. مهمتر از آن اینکه هر ایرانی فرهنگ دوستی نیز در هر کجا با این عبارت برخورد کند در عجب خواهد شد. اما جالب بودن این مسئله در آنجاست که بدانیم علت تعجب یک خارجی با علت حیرت یک ایرانی کاملاً متفاوت است. یعنی یک خارجی وقتی با عبارت فوق درجایی برخورد کند تصور خواهد کرد که نویسنده و یا گوینده این عبارت چرا خواسته است توضیح و اوضاحت را بدهد؟ همه میدانند که ایرانی ها فارسی زبان‌اند!! اما اگر خارجی مورد نظر اندکی رند و هوشیار باشد خواهد فهمید که کاسه‌ایی زیر نیم کاسه است. و ممکن است این تصور به ذهنش خطور کند که احتمالاً واقعیت چیز دیگری است و این گوینده و یا نویسنده با این کار هدف خاصی داشته و درصدد حقه کردن این مفهوم در ذهن شنونده و یا خواننده خویش است. و گر نه چه دلیلی برای تکرار و توضیح و اوضاحت است؟!

اما یک ایرانی با شنیدن عبارت «همه ایرانی ها فارسی زبان‌اند» به این علت در عجب می شود که چگونه در روز روشن دروغی به این بزرگی از سوی یک آدم شناخته شده در ادبیات فارسی بر زبان رانده می شود. چنین خطایی به سادگی از کسی سر نمی زند.

اما اینکه چرا خارجی ها یعنی آنهایی که اندکی آشنایی با ایران دارند از مسئله چندزبانگو بودن مردم ایران یعنی مسئله ایی به این اهمیت در ساختار فرهنگی این کشور بی اطلاعند نیز سؤال برانگیز است. چه جریانی و با چه تبلیغات سرسام آوری موفق شده است به دنیا بفهماند که ایران کشور فارسی‌زبانهاست! وقتی یک نویسنده و مترجم به اصطلاح مستقل چنین تصوراتی را با وجود آشنایی با مسایل ایران تبلیغ کند دیگر چه انتظاری از یک حاکمیت استبدادی و شونیستی می رود؟ آیا این روشنفکران به اصطلاح مستقل تئوری پردازان حاکمیت شونیستی در ایران نیستند؟ آیا چنین اظهاراتی در این سو و آنسوی جهان غیر از عمل به توصیه یکی

از رهبران فاشیسم آلمان نیست که گفته بود «هرچقدر می توانید دروغهای بزرگی بگویید. دروغها هرچقدر بزرگتر باشند باور کردن آنها برای مردم آسانتر است».

و اما از سوی دیگر تعجب یک خارجی کم اطلاع از مطرح شدن عبارت «ایرانی ها فارسی زبان اند» از نادانی وی نسبت به ساختار فرهنگی و زبانی ایران مایه می گیرد. ولی تعجب یک ایرانی برعکس از روی اطلاع و آگای اوست که برانگیخته می شود. چون هر ایرانی حتی لازم نیست از شهر خودش به شهر دیگری مسافرت کند تا متوجه شود که در شهر دیگر به زبان متفاوت تری تکلم می شود. بلکه تجربه شهر و حتی کوچه و محل خودش برای اطلاع از این مهم کافی است. حداقل اکثریت مردم ایران می دانند که درصد قابل توجهی از مردم ایران را ترک زبانان تشکیل می دهند. این نویسنده و مترجم برجسته می توانست برای یافتن پاسخ مناسب از هر آدمی در کوچه پس کوچه های اصفهان شیراز، کرمان، یزد، گرگان و یا مشهد، شهرهای به اصطلاح فارسی زبان، بپرسد که مردم ایران به چه زبان هایی تکلم می کنند. آنگاه توضیح روشنی برایش داده می شد. مطمئنم که حتی چوپان های ایران نیز که اغلب زندگی خود را در کوه و دشت سپری می کنند از این مهم مطلعند. اما ظاهراً مسئله ایی به این آشکاری برای دانشمند ما جناب نجف دریابندری در هاله ایی از ابهام قرار دارد.

البته آقای دریابندری ظاهراً وجود زبانهای دیگر در ایران را حاشا نمی کنند. بلکه برای "فارسی زبان" بودن مردم ایران استدلالات به اصطلاح عامه پسندانه ایی ارائه می دهند که ضروری می نماید به بخش های مهم این استدلالات نظری بیا فکنیم؛

1- آقای نجف دریابندری زبان فارسی را یکی از ارکان هویت ایرانی تلقی می کنند.

همه می دانیم که کتابت، مدرسه و تحصیل به شکل امروزش تاریخ چندان طولانی در ایران ندارد و زمان آغاز آن به انقلاب مشروطیت باز می گردد. با توجه به این واقعیت و عدم وجود ارتباطات وسیع میان مناطق مختلف این سرزمین در گذشته و اینکه بخش اعظم مردم ایران فارس زبان نبوده اند چگونه زبان فارسی می توانست رکن هویت ملی ایرانی را تشکیل دهد؟ به نظر می رسد که آقای دریابندری فراموش کرده اند که ایران در طول هزار سال اخیر یعنی از حمله اعراب به ایران تا حاکمیت منحوس پهلوی عموماً توسط سلاله های ترک زبان اداره شده است. لذا محتمل به نظر نمی رسد که در دوره هزارساله حاکمیت ترک زبانان در ایران و در حالیکه زبان ترکی زبان بخش قابل توجهی از مردم ایران تشکیل می داده است زبان فارسی می توانست به یکی از ارکان هویت ایرانی تبدیل شود؟! این نویسنده فراموش می کنند که سیطره سرطانی یک سیاست شونیستی بر

سیاستگذاری فرهنگی ایران، یعنی سیاست فاشیستی رضا میرپنج بود که زبان فارسی را به تنها زبان رسمی ایران تبدیل کرد. سیاست ضدانسانی که متأسفانه امروز کعبه آمال بعضی از روشنفکران ایرانی شده است. این درحالی است که در طول تمامی تاریخ ایران تا حاکمیت منحوس پهلوی "تسامح زبانی" یعنی چند زبانگویی، به روشن ترین وجه در این سرزمین وجود داشته و اغلب سه زبان مختلف در طول تاریخ ایران در سطوح مختلف مورد بهره برداری قرار می گرفته است. رسمی شدن زبان فارسی و ممنوعیت تحصیل به زبانهای دیگر ایرانی ابدأ نمی تواند توجیه کننده تفاسیر ضد فرهنگی و ضد انسانی بعضی از دولتمردان و تحصیلکردگان ایرانی در توضیح هویت ملی ایرانی ها باشد. چرا که خود آقای دریابندری در همان سخنرانی خود اظهار می دارند که "همه اهل زبان، زبان خویش را دوست می دارند". اما ایشان نتوانسته اند به این بخش قضیه بیاندیشند که چطور ممکن است کسی و بویژه مردم ملیونی آذربایجان و یا کردستان و... زبان خودشان را کمتر از زبان فارسی دوست داشته باشند؟ مگر برای خود آقای دریابندری ممکن است که زبانی غیر از زبان فارسی را برای خودشان و مردم فارسی زبان ارجحتر بدانند؟ روشن است که پاسخ ایشان به این پرسش منفی است. با این وجود ایشان طالب این ایده اند که مردم ملیونی غیر فارسی زبان ایران این نسخه قوم پرستانه و شونیستی ایشان را بپذیرند. چنین شخصیت هایی برای مردم آذربایجان، کردستان، بلوچستان و سایرین چه تفاوتی با تبلیغاتچی ها و مامورین دولتی رژیم شاه و یا جمهوری اسلامی دارند؟

باید از آقای دریابندری و همقطاران وی پرسید که آیا راه مناسبتری برای تعریف و توضیح از هویت ملی برای ایرانی ها وجود ندارد که شما در ازای حقیر شمردن زبان مردم غیر فارسی زبان ایران در صدد انجام آن برآمده اید؟ آیا انسانیت و احترام به بشریت کم اهمیت تر از زورچپان کردن یک زبان در یک کشور چند فرهنگی و چند زبانی ایران است؟ هویت ملی در کشورهای مثل ایران که از ترکیب فرهنگها و زبانهای مختلف بوجود آمده نمی تواند بر پارامترهای غیر مشترک استوار باشد. زبان پارامتر غیر مشترک مردم ایران است. چون مردم این سرزمین به چند زبان سخن می گویند. حتی دین نیز پارامتر مشترک ایرانی ها نمی تواند باشد. چون ایرانی ها یابه ادیان مختلف اعتقاد دارند و یا شاید به هیچ اعتقاد دینی پایبندی نباشند. لذا نه زبان و نه دین پارامترهای مشترک ایرانی ها بشمار نمی روند. بر همین مبنا نیز زبان فارسی پارامتر مشترک ایرانی ها نیست. چون حدود دو سوم مردم ایران به زبانی غیر از زبان فارسی تکلم می کنند. و به همین علت ساده نیز نمی توان آن را یکی از ارکان هویت ایرانی بحساب آورد. اگر زبان فارسی رکن هویت ایرانی بحساب بیاید، آذربایجانی ها، کردها و سایرین نباید ایرانی محسوب شوند. چون به زبان فارسی تکلم نمی کنند. تلقی از زبان فارسی به مثابه رکن هویت ملی بدان معنی است که زبان مردم آذربایجان، کردستان، بلوچستان و غیره از نظر

ارزش و درجه اهمیت به زبان های محلی، درجه دوم و غیر مهم تنزیل یابند. تئوری که فاشیسم پهلوی سیاست فرهنگی خود را بر آن بنا نهاد و امروز، بعد از پاسخ مردم ایران به دستگاه اهریمنی پهلوی، جناب دریابندری در آمریکا با این هدف برای ایرانی ها سخنرانی می کند که بتواند لجن زارهای سلطنت پهلوی را در چشم و دل ایرانی ها گلستانی بنماید!!

بنابراین کسانی که حقیقتاً در پی ترویج برتری جویی قومی و زبانی نیستند و علاقمند آن هستند که مردم ایران در همبستگی انسانی و ملی زندگی کنند، برای یافتن یک تعریف انسانی و اصولی از هویت ملی باید به دنبال پارامترهای مشترک میان مردم ایران باشند. برای نمونه می توان اندکی هم شده در خصوص اینکه مردم سوئیس مسئله چند زبانی را در کشورشان چگونه حل کرده اند اندکی تعمق کرد. آیا در سوئیس زبان آلمانی هویت سوئیس بودن است یا زبان فرانسه؟ روشن است که هیچکدام. چون تعریف از هویت ملی در کشور چند فرهنگی و زبانی نمی تواند بر مبنای زبان استوار باشد. چون زبان پارامتر غیر مشترک مردم آن کشور است.

به نظر می رسد تنها تکیه گاه مناسب برای ارائه یک تعریف جامع از هویت ملی برای مردم ایران پارامترهای مشترک میان آنهاست. از جمله این پارامترها سرزمین و پرچم مشترک است. دولت، سیاست و اقتصاد مشترک است. سیاست دفاعی و نظامی مشترک است که میتواند تعریفی مترقیانه و مناسب برای ایرانیت مدرن باشد. چنین تعریفی از هویت همچنین زمینه های شکوفایی فرهنگی در کشور را فراهم آورده و دمکراتیزاسیون جامعه را با خشکاندن تمایلات برترجویانه قومی و زبانی فراهمتر می سازد. وجود زبانها و فرهنگهای مختلف ابداً به معنی جدایی میان مردم ایران نیست. بلکه این تبعیض فرهنگی و ملی موجود در ایران است که زمینه های تفرق و تشتت میان مردم ایران را دامن می زند. بنابراین تا دیر نشده باید به تغییرات جدی در حوزه فرهنگی و ملی نزدیک شد و نزدیکی هزاران ساله مردم و ارتباطات و همزیستی هزاران ساله مردم این سرزمین را به مخاطره نیانداخت. و در نهایت بایستی فهمید که؛ گونه گونی سرمایه و ذخیره ایست برای شکوفایی و دمکراتیزاسیون کشور و نه مانعی در مقابل آن.

مناسفانه آقای دریابندری و همقطاران شان عمیقاً بر آنچه بر زبان می رانند اندیشه نمی کنند و حداقل تجارب ملل دیگر را، اندکی هم که شده، از نظر نمی گذرانند. سوئیس و کانادا نمونه های برجسته ای از آن کشورهایی است که زبان نقش هویت ملی را بازی نمی کند. حتی در کشورهای مثل عراق، پاکستان و هندوستان نیز زبانهای مختلف در سطوح عالی مورد بهره برداری مردم قرار می گیرد. آیا روشنفکران ایرانی هنوز به آن درجه از بلوغ نرسیده اند که بدانند تحصیل به زبان مادری برای هر کودکی جزو ابتدایی ترین حقوق شناخته شده در اسناد

بین‌المللی است؟ وقتی روشنفکران و آگاهان ایران در گرداب چنین واپسگرایی گرفتار باشند، دیگر از یک حاکمیت استبدادی چه انتظاری می‌توان داشت؟

2- آقای نجف دریابندری زبانهای موجود در ایران را زبانهای محلی می‌نامد و بدینوسیله به برتری زبان فارسی نسبت به زبانهای دیگر موجود در ایران تاکید می‌ورزد.

زبان محلی یعنی چه؟ زبان محلی به زبانی اطلاق می‌شود که آن زبان در یک محل کوچک (برای مثال در یک روستا) و توسط تعداد اندکی به آن تکلم شود. زبان محلی همچنین زبانی است که مراحل مرگ خود را طی می‌کند. چون زبانی که در سطح مدارس، دانشگاهها و محل کار و کسب مورد استفاده قرارنگیرد پروسه مرگ خود را با سرعت سپری می‌کند. زبان ترکی آذربایجانی، کردی، بلوچی و غیره به‌زعم آقای دریابندری زبانهای محلی تلقی می‌شود!!

براساس آمارهای نه چندان تازه بین‌المللی تنها 50 میلیون در جهان به زبان فارسی تلکم می‌کنند. اما زبان ترکی، زبان مادری بیش از 120 میلیون انسان در جهان بوده و پنجمین زبان از نظر کثرت متکلمین به آن در جهان است. زبان ترکی جدا از اینکه زبان رسمی چندین دولت جهان است، زبان ترکی آذربایجانی، یعنی زبانی که مردم آذربایجان به آن سخن می‌گویند زبان دولتی و زبان علم و ادب در کشور همسایه یعنی جمهوری آذربایجان است. باید از آقای دریابندری و همکیشان ایشان پرسید که ایشان چگونه می‌توانند چنین زبانی را زبان محلی بنامند و زبان فارسی را بر آن برتر بدانند؟ اگر تنها کثرت متکلمین به یک زبان را در نظر بگیریم. تنها و تنها احترام به بشریت و ملیونها انسانی که به آن زبان تکلم می‌کنند می‌توانست از بیان چنان اظهارات غیرانسانی ممانعت به عمل آورد. آیا برای هر آدم منصف و بی‌طرفی این اظهارات آقای دریابندری بوی شونیستی نمی‌دهند؟

3- آقای دریابندری در همان سخنرانی به زبان فارسی به مثابه زبان مشترک مردم ایران اشاره می‌کنند و علت وجودی زبان مشترک یعنی زبان فارسی را وجود زبانهای غیرمشترک می‌خوانند.
به آقای دریابندری باید یادآور شد که؛

اول اینکه؛ اگر قرار باشد زبان مشترکی در کشور چندزبانی ایران انتخاب شود، این انتخاب بایستی حاصل انتخاب دمکراتیک مردم و بر مبنای موازین شناخته شده بین‌المللی استوار باشد. در صورتیکه زبان فارسی نه به مثابه زبان مشترک بلکه به عنوان زبان جانشین (جانشین زبانهای دیگر موجود در ایران)، و با توسل به زور و از طرف استبداد پهلوی و بر مبنای یک درک شونیستی به مردم ایران تحمیل شده است. لذا با تمامی احترامی

که به زبان فارسی، به مثابه زبان بخشی از هموطنان ایرانی، قائم، بایستی عنوان کنم که شکل و شیوه انتخاب این زبان (فارسی) کاملاً بر مبنای زور، تحقیر دیگر زبانهای ایران صورت گرفته و لذا از هر مشروعیت مردمی در بین هموطنان غیرفارسی زبان مبرا است. همه میدانند که سیطره زبان جانشین چه صدمات فرهنگی و روانی جبران ناپذیری به مردم غیرفارسی زبان میهنمان وارد آورده است. اتفاقاً اگر راه حلی عادلانه برای این مسئله در پیش گرفته نشود، شیوه های زورمدارانه در تحمیل زبان جانشین، در آینده ای نه چندان دور، خود به مانعی جدی در مقابل رشد و توسعه کشور تبدیل خواهد شد.

دوم اینکه؛ زبان مشترک تاکنون چه نفعی غیر از این داشته است که ابزاری در خدمت نابودی زبان و فرهنگ مردمان غیرفارسی زبانان و وطنمان باشد؟ در کشورهای پیشرفته ای چون سوئیس و کانادا اسناددولتی به زبانهای رسمی آن کشورها تحریر می شود. سیاستی از این نوع که به رشد همزمان زبانها، احترام متقابل خلقها به همدیگر، ارتقا همبستگی ملی میان مردم کم شایان توجهی می کند می تواند نسخه مناسب و بشردوستانه ای برای ایران چندفرهنگی و چندزبانه نیز باشد. اعمال چنین سیاستی همچنین زمینه های تفاهم و دوستی بیشتر میان مردم را فراهم آورده و دانش ادبی و قدرت دیگرپذیری آنان را افزایش می دهد. لذا به نظر می رسد وجود زبانهای مشترک (و نه زبان مشترک) می تواند یک چاره جویی مناسب و فرهنگ پسندانه با وضعیت و شرایط ایران باشد.

xxx

واقعیت اینکه ایران یک کشور "چندفرهنگی و به ویژه چند زبانه گوست" انکارناپذیر است. اما نمی توان این واقعیت را پذیرفت اما طرح مناسب و عادلانه ای برای بهره مندی مردم از زبان و فرهنگ خویش ارایه نداد. به عبارت دیگر پذیرش چندفرهنگی و چندزبانگویی ایران الزامات عملی معینی را نیز به دنبال می آورد. در غیر این صورت تا کی می توان با تهدید و تحمیق ملیونها انسان را از حقوق ابتدایی خود محروم کرد؟ پرواضح است که اعمال و یا کمک به اعمال چنین سیاستی جز تعمیق مشکلات، ایجاد تنشهای درونی جامعه و فاصله انداختن میان اعضای یک جامعه بزرگ که کشور ایران باشد نتیجه دیگری نخواهد داشت. واقعاً چه کسانی به آزادی، عدالت اجتماعی و استقلال ایران می اندیشند؟ کسانی که بی احترامی به زبان و فرهنگ اکثریت مردم (یعنی مردم غیرفارسی زبان) ایران را سرلوحه کارشان قرار داده اند؟ یا کسانی که در صدد مبارزه برای دموکراسی و برانگیختن احترام متقابل میان زبان و فرهنگی خلقهای ایران هستند؟

فردا آنچنان؟؟؟؟